

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۳۰ آبان ۱۳۹۲

### آیه مورد بحث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)

### عبادات مستحب، برای نفس آلوده به رذایل خاصیتی ندارد

خدای متعال در قرآن کریم هیچ موضوعی، غیر از موضوع تزکیه‌ی نفس را مُصَدَّر به یازده قسم نفرموده است. این امر نشانگر اهمیت موضوع تزکیه نفس است. انسان اگر عمری طولانی داشته باشد و در این عمر، علاوه بر انجام واجبات و ترک محرمات، عبادات مستحبی انجام بدهد، ولی در باطن، نفسش آلوده‌ی به رذائل باشد و تزکیه‌ی نفس به معنی واقعی آن، در او صورت نگرفته باشد، آن عبادات مستحبی قبل از مردن، او را از نسیان نجات نمی‌دهد. هنگام موت، آن رذائل اخلاقی که در باطن نفس به صورت ملکه در آمده است، باقی می‌ماند. اگر از فضائل هم چیزی به صورت ملکه در آمده باشد، باقی می‌ماند و هنگامی که در قبر از او سؤال می‌کنند: "من ربک"، چون ملکه شده و در نفس جا افتاده و این حقیقت را باور کرده است، جواب می‌دهد و لنگ نمی‌شود و می‌گوید: "الله ربی جلّ جلاله".

انجام مکرر یک عمل شرعی در طول زندگی، یعنی مستحبات، در حالی که رذائل اخلاقی نمی‌گذارد که این اعمال به صورت ملکه در بیاید، خاصیتی ندارد. دلیل این مطلب، فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است، که اگر انسان، تارک محرمات و آورنده‌ی به واجبات نبوده و طهارت باطن پیدا نکرده باشد، مستحبات هیچ خاصیتی برای او ندارد.

### وابستگی‌های دنیایی، مانع تزکیه نفس

انسانی که راه محقق کردن تزکیه‌ی نفس را نمی‌داند، ممکن است با تصور مفهوم تزکیه‌ی نفس، یعنی عدم ابتلای به رذائل اخلاقی و محرمات و عادت نکردن به آن‌ها، آن را امری غیر ممکن بداند. عقل می‌گوید اگر غیر ممکن بود، خدای متعال به این صورت نمی‌فرمود که "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا". یعنی فلاح و رستگاری از برکت تزکیه‌ی نفس است. هر کدام از وابستگی‌ها و تعلقات به امور دنیایی، یعنی اموری که معنوی و آخرتی نیست، مانعی بزرگ برای تزکیه‌ی نفس است. وابستگی به معنای محبت و دوست داشتن است.

انسان باید نفس خود را مورد محاسبه قرار دهد تا دریابد که این محبت‌هایی که در دل او، نسبت به محبوب‌ها وجود دارد، تعلقاتی طولی یا تعلقاتی عرضی است. طولی به این معنی است که علاقه به مال و فرزند و چیزهای مشابه آن و بی تفاوت نبودن نسبت به آن‌ها، به دلیل امر خدای متعال است. اما محبت عرضی یعنی هم خدای متعال را دوست دارد و هم زن و بچه‌اش را دوست دارد و این دو محبت، ارتباط به هم ندارند و مستقل هستند. در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه خدای متعال فرموده است: "قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ". اگر در دل شما محبتی باشد که آن محبت در عرض محبت به من باشد و بر محبت به من غلبه داشته باشد، فَتَرَبَّصُوا". یعنی اگر بنا شد که نعوذ بالله، انسانی خدای متعال را کنار بگذارد، یا دل خود را ظرف محبت بعضی از آن چیزهای غیر حق تعالی قرار دهد، این تهدید شامل حال او است و باید منتظر عذاب باشد.

امام رحمه الله علیه هنگام درس اصول، قصه‌ای را نقل می‌فرمود که تاجری متدین و به تمام معنا ظاهر الصلاح، لوستری جالب توجه و بی‌نظیر در ایران، را از خارج وارد کرده و در منزل خود نصب کرده بود. او خیلی این لوستر را دوست داشت. مدتی بعد این تاجر مریض شد و رو به مرگ رفت. وقتی که خانواده و اقوام او دورش جمع شدند، یکی از این‌ها نزدیک آمد تا شهادتین را به او تلقین کند. اما این تاجر، تا او شروع به تلقین می‌کرد، سرش را برمی‌گرداند و از این ذکر خودداری می‌کرد. چند بار که این وضعیت تکرار شد، اطرافیان از این که بتوانند شهادتین را به او القاء کنند، ناامید شدند و او را رها کردند.

حق تعالی مقدر کرده بود که این فرد خوب شود. وقتی که حال او عادی شد، به یکی از افراد خانه گفت آن چوب را بیاور و محکم به این لوستر بزن. اهل منزل خیال کردند که حاج آقا دیوانه شده است. اما او گفت هنگامی که مریض بودم و رو به مرگ رفتم، هر بار که شما شهادتین را به من می‌گفتید، شیطان ظاهر می‌شد و می‌گفت، اگر شهادتین را بر زبانت جاری کنی، این را می‌شکنم. من هم که این چراغ را خیلی دوست داشتم، سرم را برمی‌گرداندم. وقتی که سالم خوب شد، فهمیدم تنها چیزی که محبت آن در دل من است و این محبت در عرض محبت حق تعالی است، نه در طول محبت او، یعنی یک محبت مستقل است، این لوستر است. فهمیدم که این محبت من را جهنمی می‌کند. این را که شکستم، خیالم راحت شد.

نتیجه این که مراقب باشیم، در دنیا و در وابسته شدن به چیزهایی که مربوط به ما است، مانند خانه و ماشین و غیره، این قدر علاقه پیدا نکنیم، که اگر خواستند آن را از ما بگیرند، حاضر باشیم هر کاری بکنیم و هنگام مرگ شهادتین را هم نگوئیم. هر جا چنین عشق و علاقه‌ی شدیدی بیاید، عقل کنار می‌رود. از اول باید جلوی این علاقه‌ی افراطی را گرفت. آیه‌ی کریمه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی توبه هم می‌فرماید که هیچ محبت عرضی، یعنی محبت مستقل، نباید بیش از محبت به حق تعالی باشد.

در فقه در یکی از مسائل اصولی، مثالی می‌زنند. در آن زمانی که بردگی مرسوم بود، پسر و برادرزاده‌ی مالک در حال غرق شدن بودند، مولی به غلام خود دستور داد که این‌ها را نجات بده. اما غلام بیش از یک نفر را نمی‌توانست نجات بدهد. عقل این جا به این غلام می‌گوید، که مالک تو، پسرش را بیشتر از برادرزاده‌اش دوست دارد. گرچه مولا دو مطلوب دارد، یعنی خواستار نجات هر دو نفر است، غلام به حکم عقل می‌داند که باید کسی را که مطلوبیتش برای مالک او بیشتر است، نجات دهد و اگر عکس این عمل کند مولا او را مواخذه می‌کند.

### محبت طولی و محبت عرضی

انسان ممکن است محبت‌های عرضی، یعنی محبتی که با توحید مطلق منافات دارد را در دل پیروراند. توحید مطلق همان است که خدای متعال در حدیث قدسی، روایت شده از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، می‌فرماید: "یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی". خدای متعال به فرزندان آدم می‌گوید که تو را برای خودم خلق کردم که این خودش حقیقت توحید را در بر دارد، گرچه کلمه‌ی توحید نیست. تو برای من هستی، نه برای من و غیر من. به هر مقداری که انسان دل خود را از محبت حق تعالی خالی کند و به غیر حق تعالی بدهد، به همان مقدار از توحیدش کم کرده است.

محبت طولی چنین نیست. محبت به ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محبت طولی است. اگر همه‌ی آن چیزهایی که خدای متعال گفته است، که دوست داشته باش و تو به دلیل این امر او، دوست داری و اگر بگویند دوست نداشته باش، آن را دوست نداری، موحد مطلق هستی. در غیر این صورت، این توحید از آن مرتبه، پایین تر است. تقریباً می‌توان گفت که تزکیه‌ی مطلق، یعنی قطع تمام تعلقات انسان از غیر حق تعالی و محبت عرضی فقط به او، برای امثال ما محال است.

### رعایت چند نکته برای پیمودن راه تزکیه

اگر انسان بخواهد راه تزکیه را طی کند، سه موضوع را باید رعایت کند. یکی این که آن چه را که دوست می‌دارد و حق تعالی دوست نمی‌دارد، رها کند. اول باید از کوچکترین‌ها شروع کند که محبت به آن‌ها هم کمتر و ترک کردن آن راحت‌تر است. انسان نمی‌تواند درباره این مسایل طبق نظر خود سخن بگوید. دلیل این مطلب، هم روایتی است که در تفسیر آمده. شخصی خدمت

مقام رسالت صلوات الله علیه و آله عرض کرد که من اسلام را دوست دارم، ولی مبتلا به سه کاری هستم که می‌دانم شما آن کار را خلاف می‌دانید و ترک آن‌ها برای من دشوار است. یکی از آن سه کار دروغ گفتن بود.

حضرت فرمود یکی از این سه کار را کنار بگذار و مسلمان شو. ترک کدام یک برای تو ساده‌تر است؟ گفت: دروغ گفتن. حضرت فرمود: دروغ نگو. اسلام اختیار کرد و رفت. چند وقت بعد خدمت حضرت آمد و عرض کرد که هر وقت خواستم آن دو تا منکر را مرتکب بشوم، یادم آمد که به شما قول دادم که دروغ نگویم. با خودم فکر کردم که اگر من آن بزرگوار را زیارت کردم و ایشان از من در مورد آن کارها سوال کرد، نمی‌توانم دروغ بگویم و از طرفی خجالت می‌کشم که بگویم مرتکب آن اعمال شده‌ام، لذا آن دو کار خلاف دیگر را هم ترک کردم.

بنابراین انسانی که نمی‌تواند همه‌ی آن لغزش‌هایی را که به آن مبتلاست کنار بگذارد، کوچکترین و ضعیف‌ترین موارد را که اراده‌ی خیلی قوی نمی‌خواهد ترک کند. بدین ترتیب، چون می‌داند که دیگر موفق به انجام این عمل و لذت بردن از آن نمی‌شود، محبت آن هم از دل او بیرون می‌رود. به همین ترتیب یک یک از منکرات را ترک بکند.

### یادآوری مرگ، شرط دوم تزکیه‌ی تدریجی

شرط دوم تزکیه‌ی تدریجی این است که مثلاً اگر می‌خواهد به مجلس عروسی برود و احتمال می‌دهد در آن مجلس خلاف شرعی صورت می‌گیرد، فرض کند بعد از رفتن به این عروسی که مجلس معصیت هم بوده است، دو روز دیگر بیشتر زنده نیست. مردن چیزی نیست که انسان پیش بینی کند. بسیار شنیده شده که افرادی به صورت ناگهانی از دنیا رفته‌اند، هرچند بعضی‌ها به شدت مراقب سلامتی خود بودند.

با توجه به این وضعیت دنیا، کسی که می‌خواهد راهی برای امکان تزکیه‌ی نفس تدریجی خود پیدا کند، با خود بگوید که من نمی‌دانم تا فردا زنده‌ام یا نه، پس سعی کنم به گونه‌ای عمل نمایم که در قیامت بتوانم جواب آن را بدهم و این فکر در باره جوابگویی قیامت را به فردا موکول نکند. شاید تا فردا زنده نبودم. این جور فکر کردن فرضی نیست، بلکه واقعیتی است که تجربه آن را تأیید می‌کند. انسان این فکر را بکند و این نتیجه را به باطن خود بسپارد. اگر انسان محبت غیر خدا را در دل خود، به صورت محبت عرضی، جا بدهد، به همان مقدار جای محبت حق تعالی را تنگ کرده است، با این که خدای متعال در حدیث قدسی فرموده است: "خلقتک لاجلی" یعنی دل تو خانه‌ی من است. چرا خانه‌ی کس دیگر را بی‌اجازه‌ی او، به کسی به طور مستقل می‌دهی؟

محبت طولی به محبت حق تعالی منتهی می‌شود. با محبت طولی، ظاهر انسان می‌تواند با ظاهر مردم فرق نکند. یعنی احترام مردم و تعارفات عرفیه را داشته باشد و افراد خانواده‌اش را مورد عاطفه قرار بدهد، اما دل و مغز باید این جور کار کند. قصه‌ای که روایتش مرسل است، نقل کرده‌اند که شخصی برای انجام کارهای خود از منزل خارج شد. در عدم حضور او فرزندش از دنیا رفت. وقتی پدر برگشت، مادر طفل به همسر خود گفت: اگر دیروز فلان همسایه می‌آمد و مبلغ زیادی را بدون گرفتن شاهد، نزد تو امانت می‌گذاشت و امروز پول خود را مطالبه می‌کرد، آیا پول را به او برمی‌گرداندی؟ مرد جواب داد: بله امانت مردم است و مال من نبوده. وقتی که همسر آن مرد از او چنین اعترافی گرفت، او را به اتاقی برد که در آن اتاق جنازه‌ی پسرش بود. گفت: من و تو مال خودمان هستیم یا مال خدا هستیم؟ جواب داد: شکی نیست که مال خدا هستیم، او ما را آورده، ما را هم می‌برد. گفت: این هم بچه‌ی من و تو است. آن که خلقش کرده و به صورت امانت به دست ما داده بود، امانتش را وقتی که بیرون از خانه رفته بودی، گرفت.

اگر انسان باور کند، می‌گوید: پس بلند شو برویم، تا تشریفات کارهایش را انجام دهیم. آقا شیخ محمد حسن، صاحب جواهر، در برابر مردن فرزندش همین کار را کرد. از ادامه دادن به نوشتن جواهر الکلام دست برداشت. گفت بروید کارهایش را انجام دهید و برای نمازش دنبال من بیایید. این اثر باور است. نمی‌شود گفت که چنین فردی عاطفه ندارد. دلیل بر این که شهادت علی اصغر

سلام الله عليه و روحی له الفدا برای ابی‌عبدالله صلوات الله علیه خیلی بزرگ و جانسوز بوده، عبارت خود حضرت است که "هون علیّ ما نزل بی انه بعین الله". تحمل این حادثه و مصیبت برای من آسان است، چون صاحبش آن را می‌بیند. اول این که انسان سعی کند که محبت عرضی به هیچی نداشته باشد، برای این که بدون اختیار ما، آن محبوب عرضی من در مقابل محبت حق تعالی، که آن را مستقل می‌دانیم، از ما می‌گیرند و هزاران برابر آن لذتی که از وجود آن بردیم، باید برای از دست دادنش بسوزیم. از اول انسان به امانت دیگری این قدر دل نبندد. این حکم عقل است. به ظاهر این اموال مال خود ما است. من اختیار خودم را هم ندارم و اراده‌ی من در مقابل اراده‌ی الله اثری ندارد. اگر این‌گونه خداپرست نبودیم، به خودمان ضرر زده‌ایم. برای این که مریض می‌شویم و اعصابمان به هم می‌ریزد.

قطعا عاطفه‌ی اولیاء خدا نسبت به افراد منزلشان بسیار بیشتر از ما بوده است، که تنها خدای متعال از مقدار این علاقه مطلع است. ما ممکن است در اظهار اندوه خود و به اصطلاح زبان گرفتن، از دایره صداقت خارج شویم، اما نسبت به معصوم چنین احتمالی وجود ندارد. اباعبدالله صلوات الله علیه سریع به فرزندش می‌فرماید که به میدان برو، بعد طبق روایت به دنبال او راه می‌افتد و محاسن خود را روی دست می‌گیرد و می‌فرماید، که من کسی را فرستادم که چنین ویژگیهایی دارد. این فرمایشات برای ما است که اگر اظهار ارادت به آن آقا می‌کنیم و می‌خواهیم به صداقت و راستی باشد، باید باطن خودمان را هم شبیه به آقا کنیم.

### اثربخشی اخلاص در عمل و پرهیز از ریا

همه‌ی این تعظیم شعائر خوب است و همه گناهان هم آمرزیده می‌شود و انشاء الله همه اهل بهشت هستند، اما ما می‌خواهیم که در بهشت امکان زیارت آن حضرت برای ما وجود داشته باشد. این امکان وقتی است که ما کاری در دنیا کرده باشیم که لیاقت زیارت آن حضرت در آخرت را به دست آورده باشیم. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: "الیوم عمل و لا حساب غذا حساب و لا عمل". آن‌هایی که عمر خود را زحمت کشیده‌اند، ترک محرّمات و اتیان واجبات کرده‌اند و اخلاص را در مستحبات خودشان به وجود آورده‌اند، اگر دو رکعت نماز خوانده‌اند و پر نخوانده‌اند، در واقع چیزی خوانده‌اند که خدای متعال از آن‌ها پذیرفته است، چون اخلاص در آن بوده است.

در باب ریا آمده است، که وقتی در قیامت انسان به خدای متعال عرض می‌کند، من برای تو این قدر نماز خوانده‌ام، حق تعالی می‌فرماید که نیتش را به او نشان بدهید. معلوم می‌شود که از صد در صد نیت، پنج درصدش هم برای یک چیز دیگر غیر خدا بوده است. خدای متعال می‌فرماید که تو، در عملی که باید خالص برای من انجام بدهی، شریک درست کردی، من هم الان تو را به شریکت واگذار می‌کنم. "انا خیر شریک". برو و حسابت را با او تسویه کن.

پس باید به خود بگوییم که ما از عمر خود بی‌خبریم و ممکن است پس از شرکت در این مجلس عروسی، فرصت توبه پیدا نشود و از دنیا برویم. زن‌ها هم باید همین‌گونه فکر کنند. فقط باید از حق تعالی که برتر از همه است، خجالت کشید. از کنایه اطرافیان هم نترس. به عقل آن‌ها نگاه کن و به همه در دل خود بخند. محکم باش. شخصی می‌گفت هر گاه به چنین مجالسی دعوت می‌شوم به مشهد، مشرف می‌شوم و عذر خود برای شرکت نکردن در آن مجلس را مسافرت بودن عنوان می‌کنم، که دروغ هم نگفته باشم.

بنابراین در تزکیه‌ی تدریجی یکی فکر مرگ و دیگری جلوگیری از تقویت محبت‌هایی است، که انسان توان مهار کردن آن را ندارد. محبت‌های عرضی را کم کند و آن‌ها را ضعیف کند، تا از دل بیرون نماید. راهش این است که به جای این که خوبی‌های چیزی را در نظر بگیریم تا به آن علاقه‌مند شویم، بدی‌های آن را در نظر بیاوریم تا از آن متنفر شویم. خوب مطلق هم که ما نداریم. اگر خودمان کوتاهی نکنیم، می‌توان انسان شد. اگر این امر ممکن نبود، خدای متعال آن را تکلیف نمی‌کرد.